

مفهوم‌سازی‌های واژه «دل» در زبان فارسی روزمره

فرزاد شریفیان*

لیلا اردبیلی☆

(تاریخ دریافت ۹۰/۹/۲۰، تاریخ تأیید ۹۰/۱۱/۲۴)

چکیده

این مقاله درصدد بررسی مفهوم‌سازی‌های مربوط به عضوی از بدن به نام «دل» است که در تعداد نسبتاً زیادی از عبارات‌های زبان فارسی دیده می‌شود. با بررسی عبارات‌هایی از زبان فارسی امروزه، این مقاله بر آن است تا نشان دهد که چگونه برخی از اعضای بدن پایه‌ای برای مفهوم‌سازی دامنه‌گسترده‌ای از مفاهیم شناختی و ویژگی‌های شخصیتی محسوب می‌شوند. روش تحقیق در این مقاله تحلیلی-توصیفی است و جامعه آماری اصطلاحاتی است که در رابطه با واژه «دل» در زبان فارسی امروزی متداول است. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهند که دل به عنوان عضوی از بدن برای تعداد نسبتاً زیادی از طرح‌واره‌ها و مقوله‌های فرهنگی پایه‌ای مفهومی ایجاد می‌کند و برای گویشوران زبان فارسی بنیادی مفهومی است تا از طریق آن تجربه‌های زبانی، اجتماعی، عاطفی و شناختی خود را بیان کنند.^۱

واژه‌های کلیدی: دل، زبان و ادبیات فارسی، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، معناشناسی شناختی

farzad.sharifian@monash.edu

Leila.ardebili@ut.ac.ir

* استناد دانشگاه موناش استرالیا

☆ دکترای زبان‌شناسی

۱. مثال‌هایی که از مفهوم‌سازی دل در ادبیات فارسی به‌خصوص از شعر در این مقاله آمده است صرفاً بازگوکننده وجود مفهوم‌سازی‌های مربوط به این واژه از دیرباز در زبان فارسی و ذهن ایرانی است که خود می‌تواند موضوع مقاله دیگری درباره بررسی ریشه‌های مفهوم‌سازی مربوط به واژه دل در متون ادبی باشد.

مجله انسان‌شناسی، سال نهم، شماره ۱۵، ۱۳۹۰، ص. ۴۸-۶۳

مقدمه

در سال‌های اخیر تأثیر بدن و فیزیک انسان بر مفهوم‌سازی‌های زبانی مورد توجه بسیاری از محققان قرار گرفته است (برای نمونه Johnson, 1987؛ Lakoff & Johnson, 1999). این نظریه «بر پیوستگی و ویژگی برانگیزاننده روابط بین تجربه‌های بدن‌مند^۱ پیش‌زبانی یا غیرزبانی و شناخت تأکید دارد و به دنبال اصول تبیینی ژرف در زیست‌شناسی اعصاب انسان است» (Sinha & Jensen, 2000:18). برخی از زبان‌شناسان شناختی نیز نقش بدن را به عنوان قلمروی مبدأ در انواع متنوعی از نگاهت‌های استعاره‌ای مورد بررسی قرار داده‌اند (برای نمونه Kövecses, 2000). شایان ذکر است که اکثر مطالعات موجود در این زمینه مفهوم‌سازی بدن را تا حدی در تعامل با فرهنگ در نظر می‌گیرند (برای نمونه Csordas, 1994؛ Gibbs, 1999؛ Yu, 2002, 2003) گیبز (1999) خاطر نشان می‌کند که «استعاره‌های بدن‌مند نه تنها از بدن نشأت می‌گیرند و در ذهن افراد بازنمایانده می‌شوند، بلکه از تعاملات بدن‌مندی تکوین می‌یابند که تا حد زیادی توسط جهان فرهنگی تعریف می‌شوند». یو درباره رابطه بین بدن، فرهنگ و استعاره این‌گونه می‌گوید:

استعاره‌های مفهوم می معمولاً ریشه در تجربه‌های مربوط به بدن دارند؛ مدل‌های فرهنگی این تجربه‌های بدن‌مند را برای قلمروهای مقصد به کار رفته در استعاره‌های مفهوم می‌غریبال می‌کنند؛ و این در حالی است که مدل‌های فرهنگی خود غالباً توسط استعاره مفهوم می‌ساختاربندی می‌شوند (Ibid, 2003: 29).

رابطه بین استعاره‌ها و مدل‌های فرهنگی مورد تأکید کینکی^۲ (1999) اماناتیان^۳ (1999) کووچس (1999) و کوین^۴ (1987) نیز قرار گرفته است. به‌طور کل، به نظر می‌رسد این حقیقت مورد اجماع باشد که مفهوم «بدن» تا حد زیادی به مفهوم‌سازی‌های فرهنگی متکی است (Sharifian (a), 2003)؛ منظور از مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، ساختارهای فرهنگی از قبیل مقوله‌ها، طرح‌واره‌ها و استعاره‌هایی هستند که در سطح فرهنگی شناخت گسترش یافته‌اند (Sharifian, 2008). این مفهوم‌سازی‌ها از تعاملات بین اعضای یک گروه فرهنگی تکوین می‌یابند و هنگامی که در ذهن اعضای یک گروه فرهنگی به صورت «توزیع ناهمگن»^۵ بازنمایی می‌شوند به بهترین شکل تجسم ذهنی می‌یابند. این اعضا به‌طور متداوم این مفهوم‌سازی‌ها را به زمان و مکان‌های مختلف منتقل می‌کنند.

1. embodiment
3. M. Emanatian
5. distributed heterogeneous

2. A. Cienki
4. N. Quinn

با توجه به مفهوم بدن، فرهنگ‌های مختلف می‌توانند اعضای بدن را به شیوه‌های مختلف مقوله‌بندی کنند، برای نمونه در فارسی واژه «پا» به عضوی از بدن اشاره دارد که در انگلیسی برابر با مجموع دو کلمه leg و foot است. پالمر^۱ اشاره می‌کند که در کویورد آلین^۲ واژه «کف دست» به سطح پشت دست اشاره دارد (5: 1996). همچنین فرهنگ‌های مختلف دارای طرح‌واره‌های متفاوتی از قسمت‌های مختلف بدن هستند. برای مثال ممکن است فرهنگ‌های مختلف قایل بر عملکردهای متفاوتی برای قسمت‌های مختلف بدن باشند و یا ممکن است برای هر عضو از بدن باورهای متفاوتی داشته باشند. برای نمونه، نزد مردم والپیری^۳ و کوکاتجا^۴ (که در بیابان تانامی^۵ استرالیا زندگی می‌کنند) واژه گلو (وانینجا^۶) طرح‌واره‌های مربوط به امیال و علائق جنسی را بیان می‌کند. نیکولاس^۷ مشاهده کرده است که نزد این مردمان «احساسات عاشقانه و امیال جنسی همگی در گلو قرار دارد و به طرز عمیقی در این ناحیه از بدن تجربه و احساس می‌شوند» (2: 2003). یو نیز در مشاهدات خود به این نتیجه می‌رسد که در طب سنتی چینی، کیسه صفرها به عنوان عضوی مفهوم‌سازی می‌شود که در پردازش‌ها و فعالیت‌های ذهنی عملکرد قضاوت و تصمیم‌گیری را بر عهده دارد و این عضو درجه شجاعت افراد را تعیین می‌کند. وی در مشاهدات خود درمی‌یابد که عبارت‌های متعددی در زبان چینی وجود دارند که طرح‌واره «کیسه صفرها» را به مثابه «ظرف شجاعت» معرفی می‌کنند (14: 2003).

نکته مهم این جاست که به نظر می‌رسد مفهوم‌سازی فرهنگی مربوط به بدن (دست‌کم در برخی از فرهنگ‌ها) در طول زمان تغییر می‌کنند. به‌طور کل، گفته می‌شود که در فرهنگ‌های هند و اروپایی به لحاظ سنتی قسمت‌هایی از شکم مانند روده، جگر و طحال جایگاه احساسات در نظر گرفته می‌شده است اما به مرور زمان این مفهوم‌سازی تغییر کرده است، و شاید به دلیل کشفیات آناتومیکی در عوض آن‌ها قسمت‌های فوقانی بدن مانند قلب، ذهن و یا مغز جایگاه احساسات در نظر گرفته شده باشند. برای نمونه، در فرهنگ‌های سامی قلب انسان به عنوان جایگاه خرد و تعقل در نظر گرفته می‌شود. این مسئله به وضوح در کاربرد این کلمه در کتاب مقدس نیز دیده می‌شود، جایی که ویژگی اصلی قلب انسان استدلال و تعقل معرفی شده است.

در این‌جا باید گفت که یکی از قدیمی‌ترین ریشه‌های کلمه «قلب» واژه اوستایی

1. Palmer

2. Coeurd Alene

3. Warlpiri

4. Kukatja

5. Tanami

6. Waninja

7. C. Nicholls

«زرزایا» (zerezaya) است، که طبق اسناد، به معنای «میان» است. (A Comprehensive Etymological Dictionary..., 1996). در انگلیسی باستان ریشهٔ واژه قلب (heorte) به قلب فیزیکی اشاره نمی‌کند بلکه به معنای «فرد عزیز، درونی‌ترین بخش، جزء حیاتی، شکم» بوده است (Oxford Dictionary of English Etymology, 1983). بنابراین به نظر می‌رسد که واژه‌ای که به معنای «میان» است در دوره‌ای برای اشاره به قسمتی از بدن مورد استفاده بوده است که امروز به آن شکم گفته می‌شود. باگذشت زمان، اخلاف این واژه برای اشاره به عضوی از بدن به کار می‌روند که از طریق انقباض و انبساط کار گردش خون را انجام می‌دهد.

به طور کل، به نظر می‌رسد که مفهوم‌سازی‌های ما از بدن با توجه به این‌که یک واژه به چه قسمتی از بدن اشاره دارد و هر بخش از بدن چه کارکردی دارد دستخوش تغییر شده است. به عبارت دیگر، در فرهنگ‌های مختلف طرح‌واره‌ها و مقوله‌ها با توجه به بخش‌های مختلف بدن تغییراتی کرده‌اند که البته این تغییرات کاملاً مستقل از هم نبوده‌اند و یک تغییر ممکن است تا حدودی به دلیل تغییرات ایجاد شده در سایر اعضا برانگیخته شده باشد.

جنبهٔ دیگری از مفهوم‌سازی اعضای بدن که به تفاوت‌های فرهنگی متکی است طرح‌واره‌های تصویری هستند (Johnson, 1987) که در مفهوم‌سازی اعضای بدن به کار گرفته می‌شوند. جاگر^۱ به این نکته اشاره می‌کند که یکی از بنیادی‌ترین تصاویری که در فرهنگ سنتی غرب با قلب همراه است استعارهٔ «قلب به مثابه کتاب است» (2001). دو نکتهٔ فرهنگی مربوط به این طرح‌وارهٔ تصویری عبارتند از: یکی نقش ثبت خاطرات و اندیشه‌هایی که به قلب نسبت داده می‌شود و دوم «کتاب» است که طبیعتاً با «سواد» همراه است و در فرهنگ‌هایی که مردم قلب را به مثابهٔ کتاب در نظر می‌گیرند جایگاه قوی دارد. جاگر بر این نکته اشاره دارد که استعارهٔ «قلب به مثابهٔ کتاب» در طول قرون وسطی به اوج خود رسید چرا که در این زمان قلب در دین، روان‌شناسی، ادبیات و هنر در مرکز توجه قرار داشت. او خاطر نشان می‌کند که «کتاب قلب» در ابتدا به عنوان یک لوح یا یک طومار مفهوم‌سازی می‌شد اما بعد از صنعت چاپ آن را به عنوان نسخه‌ای چاپ شده در نظر می‌گیرند. این واقعیت بر این نکته، که در ابتدای مقاله نیز ذکر آن آمد، صحنه می‌گذارد که مفهوم‌سازی اعضای بدن تنها تابع تفاوت‌های بینا فرهنگی نیست بلکه ممکن است به دلیل تغییرات فرهنگی جامعه نیز دستخوش تغییرات شود. جاگر بر این باور است که

1. E. Jager

استعاره «کتاب» دست‌کم در جوامع صنعتی که بر پایه دستگاه‌ها و وسایل مدرن شکل یافته‌اند به سرعت به استعاره‌های جدیدی تغییر پیدا کرد. به عنوان مثال، امروزه دیگر مردم از «ضبط خاطرات» در ذهن صحبت می‌کنند. در واقع کل علوم‌شناختی امروزه بر پایه استعاره «ذهن به مثابه رایانه» و حتی اخیراً «ذهن به مثابه مغز» قرار گرفته است.

با توجه به پیش‌زمینه‌های مربوط به مفهوم‌سازی‌های فرهنگی و بدن‌مندی تجربه‌ها، بخش بعدی این مقاله به تحلیل واژه «دل» به عنوان عضوی از بدن می‌پردازد که جایگاه مهمی در زبان و فرهنگ فارسی دارد.

بحث و بررسی

مفهوم‌سازی‌های فرهنگی واژه «دل» در زبان فارسی

نظام معنایی زبان فارسی مخزن تاریخ کهن و سنت‌های غنی فرهنگی مردم فارسی‌زبان است (Asdjod, 2001؛ Beeman, 2001؛ Sharifian, 2004). زبان فارسی به مثابه آرشیوی عمل می‌کند که الگوهای اندیشه سخنگویان این زبان در طول تاریخ پیدایش آن تاکنون در این آرشیو منعکس شده است. فرهنگ لغت آریان‌پور در تعریف لغت «دل» این‌گونه می‌نویسد: «قلب، شکم، بطن، معده، روده، ذهن، شجاعت، صبوری» (Aryanpur Persian-English Dictionary, 1984). به لحاظ فیزیکی، این کلمه در فارسی معاصر به قسمتی از بدن اشاره دارد که در زیر قفسه سینه و بالای لگن خاصره قرار دارد. امروزه عبارت‌هایی مانند غذا سر دل ماندن یا رو دل کردن برای اشاره به هضم بد غذا و یا وجود مشکل در دستگاه گوارش به کار می‌روند. همچنین ممکن است که کسی برای اشاره به درد موجود در ناحیه زیر قفسه سینه و بالای لگن خاصره از عبارت دلم درد می‌کند استفاده کند. در کاربرد ادبی و نیز در برخی از متون پزشکی سنتی واژه «دل» به قلب اشاره دارد. همچنین این واژه به‌خصوص در ادبیات صوفیه بر معنویت و روحانیت دلالت دارد. در ادبیات تصوف واژه «دل» به خود درونی اشاره می‌کند که با خدا در ارتباط است. در بخش بعدی این مقاله تعدادی از افعال مرکب و اصطلاحات موجود در زبان فارسی روزمره را که واژه دل در آن‌ها به کار رفته است مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

دل به مثابه جایگاه عواطف و احساسات

در تعدادی از افعال زبان فارسی طرح‌واره دل به مثابه جایگاه عشق وجود دارد. در میان این افعال می‌توان دل باختن، دلربایی کردن، دلبری کردن، دلفریبی کردن، دل از کف دادن و دل دادن را نام برد. علاوه بر این در فارسی برای اشاره به کسی که عمیقاً عاشق شده باشد از عبارت‌های

دل خسته یا دل‌داده استفاده می‌شود. این عبارات‌ها منعکس‌کننده استفاده زبان فارسی از واژه «دل» در بیان مفهوم عشق است. همچنین در زبان فارسی وابستگی‌های عاطفی نیز به دل نسبت داده می‌شود، برای مثال این جمله‌ها را در نظر بگیرید.

۱. علی به موسیقی دل‌بسته بود

۲. مریم دل‌سپرده احمد است

۳. رضا نوه دل‌بند من است

و در مقابل قطع وابستگی‌های عاطفی نیز با عبارات‌هایی بیان می‌شود که برکنند و جدا کردن «دل» دلالت دارند. برای نمونه، دل بریدن، یا دل‌کندن.

همچنین در فارسی این‌که چیزی یا کسی قدرت فریفتن و وسوسه کردن داشته باشد را به عنوان کسی یا چیزی توصیف می‌کنند که می‌تواند دل را فریب دهد یا آرامش آن را به هم بزند؛ مانند دلفریب، دل‌ربا، دلکش و یا حتی دل‌انگیز. انواع مختلفی از عبارات‌های عزیز شمردن و گرامی داشتن کسی در زبان فارسی نیز با توجه به واژه «دل» بیان می‌شوند. برای نمونه، عضوی از خانواده که نزد سایر افراد عزیز و گرامی باشد عزیز دل نامیده می‌شود. برای مثال:

۴. مینا عزیز دلم است

همچنین درباره کسی که بتواند توجه و عشق دیگران را به خود جلب کند گفته می‌شود که او می‌تواند در دل مردم جایی بگیرد. برای نمونه:

۵. مریم خودش را در دل معلمش جا کرده است

۶. خیلی آدم تو دل برویی

از طرف دیگر، از دست دادن عشق کسی بیرون رفتن از دل او است:

۷. از دل برود هر آن‌که از دیده برفت

۸. او را از دلم بیرون کردم

به نظر می‌رسد که زبان فارسی عمل فراموش کردن را به صورت از دست دادن محبت کسی مفهوم‌سازی می‌کند و نیز می‌توان گفت که در فارسی به یاد داشتن کسی و محبت به او هر دو در ارتباط با دل مفهوم‌سازی می‌شوند.

به غیر از عشق، واژه «دل» طرح‌واره‌هایی را هم ایجاد می‌کند که با دامنه‌ای از احساسات و عواطف تداعی می‌شوند. برای نمونه، به دل گرفتن (یعنی ناراحت شدن) یا از دست کسی دل پر بودن (یعنی خیلی از کسی ناراحت بودن) و یا انتقام گرفتن از کسی با عبارتی مانند دق دلی خالی کردن بیان می‌شود. مفهوم‌سازی متداعی دیگر در این جا با عبارت دل‌چرکین بودن

همراه است که به معنای ناراضی بودن از اعمال یا رفتار کسی است. سایر مفهوم‌سازی‌های دل که با عواطف همراه است شامل «شکستن دل» است و یا این‌که اگر کسی توجه کسی دیگر را به خود جلب کند گفته می‌شود دل او را به دست آورده است.

از طرف دیگر، در فارسی دل طرح‌واره‌ای را ایجاد می‌کند که با برخی از حالت‌های انسانی همراه است. این‌که کسی غمگین و افسرده باشد با عبارت دل‌گرفته توصیف می‌شود و یا اگر کسی خوشحال و سرحال شود می‌گوید: دلم باز شد. همچنین دل‌تنگ شدن، دلمرده و دل‌زنده، دل‌افگار، دل‌شاد، خوشدل، شوریده‌دل نیز عبارتهایی هستند که این حالات در انسان را توصیف می‌کنند.

دل و صبوری

دسته‌ای از افعال مرکب در فارسی استعاره «دل به مثابه صبر» را به وجود می‌آورند. برای مثال، دل آب شدن به مواقعی اشاره می‌کند که شخص صبوری‌اش را از دست داده باشد و نیز دل‌گنده به شخصی گفته می‌شود که بیش از اندازه صبور است. از طرف دیگر، کسی که معمولاً خیلی بی‌صبر و طاقت باشد را دل‌نازک می‌گویند و یا گفته می‌شود که فلانی دلش کوچک است. عبارت دیگری که به این مقوله فرهنگی اشاره دارد عبارت دل تو دلم نیست است که اشاره به بی‌صبر و طاقت بودن فرد دارد.

در این جا باید خاطر نشان کرد که مفهوم‌سازی‌هایی مانند دلم طاقت نداره ممکن است به عنوان استعاره‌هایی در نظر گرفته شود که در بردارنده نگاشت‌هایی از یک قلمروی مبدأ بر قلمروهای دیگر باشد. اگرچه بر سر این مسئله توافق وجود دارد که نگاشت مفهومی جزئی از فرایندهای مفهومی بنیادین است، ولی این بدان معنا نیست که همواره این امکان وجود دارد که پردازش‌ها را به ظاهر کلمات نسبت دهیم. برای مثال این امکان وجود دارد که فارسی بدون هیچ‌گونه نگاشتی دل را به مثابه جایگاه واقعی احساسات مفهوم‌سازی کنند. این مسئله تنها زمانی اتفاق می‌افتد که نسل‌های بعد احساسات را به سایر اعضا مثلاً مغز نسبت دهند و این امر باعث خواهد شد که عبارت‌هایی مانند «دل به مثابه جایگاه احساسات» استعاری در نظر گرفته شود. همچنین بعضاً در نظر گرفتن مفهوم‌سازی‌ها به مثابه استعاره، منعکس‌کننده قبول یک دیدگاه قوم‌مدارانه نسبت به مفهوم‌سازی‌ها است. برای نمونه «ابر گریان» از دیدگاه یک آنگولایی یک استعاره است ولی از دیدگاه یک غیریومی ممکن است این موضوع واقعاً به مثابه گریه اجداد مفهوم‌سازی شده باشد (Sharifian (b), 2003).

دل به مثابه جایگاه اندیشه و خاطرات

همان‌طور که گفته شد می‌توان معادل واژه «دل» را در انگلیسی کلمه «ذهن» در نظر گرفت. این مسئله از این طرح‌واره ریشه گرفته است که دل با فعالیت‌های ذهنی و استدلالی همراه است. برای نمونه ما از راز دل و حرف دل صحبت می‌کنیم که به معنای اندیشه و میل باطنی فرد است. هر دوی این عبارات می‌توانند به اندیشه‌هایی اشاره داشته باشند که فرد میلی به بیان آن‌ها ندارد و این‌که گفته می‌شود دل کسی سر زبان است، به معنای عدم توانایی فرد در نگه داشتن رازهایش است. این مثال‌ها را در نظر بگیرید:

۹. حرفی را که بهت زدم تو دلت نگه‌دار

۱۰. او به من گفت حرفی را که دیروز شنیده هنوز تو دلش مونده، حالا تو هم سعی کن بری این

حرف رو از دلش دربیاری

در ادبیات نیز نمونه‌های فراوانی را می‌توان یافت که در آن دل مخزن اسرار است و تنها افراد خاصی حق دسترسی به آن راه دارند:

۱۱. هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آن‌که این کار ندانست در انکار بماند

این جملات همگی نشان‌دهنده آن است که طرح‌واره مربوط به «دل» در فارسی طرح‌واره حجمی است و همین طرح‌واره این امکان را فراهم می‌کند که رازها، سخن‌ها و دردها در دل نگهداری شوند. در زبان فارسی عبارتهایی هم وجود دارد که مردم صادق را با توجه به دل آن‌ها توصیف می‌کنند.

۱۲. علی دل و زبانش یکی است

این اصطلاح به وضوح نشان‌دهنده مفهوم‌سازی دل به عنوان «جایگاه اندیشه» است. همچنین کلمات مرکبی مانند دل‌آگاه برای اشاره به شخصی به کار می‌رود که دارای خودآگاهی و وجدان است. همچنین دل بعضاً با الهام و شهود نیز تداعی می‌شود. به این مثال‌ها توجه کنید:

۱۳. به دلم افتاده که امشب رضا برمی‌گرده

۱۴. دلم بهم می‌گه قبول می‌شی

در این‌جا دل به عنوان عضوی مفهوم‌سازی شده است که قادر به سخن گفتن است. این عبارت برای اشاره به احساسات درونی افراد استفاده می‌شود به‌خصوص زمانی که رخدادی در شرف وقوع است.

دل و اشتیاق

دل می‌تواند به مثابه «سرما» یا «گرما» مفهوم‌سازی شود و عبارت‌های مربوط به این نوع از مفهوم‌سازی می‌توانند بیانگر حضور یا عدم حضور اطمینان و یا اشتیاق به انجام کاری باشند. برای نمونه، دلسرد (ناامید) در مقابل دلگرم برای اشاره به امیدوار بودن و انگیزه و اشتیاق به انجام کاری به کار می‌رود.

دل و میل

یکی دیگر از مفهوم‌سازی‌های شایان ذکر «دل» در زبان فارسی آن است که دل «عاملی برای امیال و هوس‌هاست». گویشوران فارسی معمولاً چیزهایی را که دوست دارند یا از آن‌ها متنفرند به دل نسبت می‌دهند. به این مثال‌ها توجه کنید:

۱۵. دلم بستنی می‌خواد

۱۶. دلم هوس قرمه‌سبزی کرده

۱۷. دلم غش می‌ره برای یه لقمه نون پنیر با سبزی تازه

۱۸. دلم نمی‌خواد با کسی حرف بزنم

۱۹. دلم بهونه خونه‌ام رو می‌گیره

۲۰. دلم دیوونه صدای این خواننده است

به این ترتیب است که سخن‌گویان زبان فارسی امیال و آرزوها و امیدهای خود را به مثابه «مراد دل» مفهوم‌سازی می‌کنند و اگر چیزی موردپسند و میل آن‌ها واقع شود دلخواه شمرده می‌شود. باید توجه کنیم که امیال و آرزوهایی که ممکن است به دل نسبت داده شود انواع مختلفی دارند: از حالات فیزیکی گرفته مانند تمناهای خوردن غذا تا امیال روان‌شناختی مانند دیدن کسی یا رسیدن به هدفی. در این ارتباط می‌توان کلمه دل‌نشین را نام برد که برای اشاره به چیزی مطلوب مورد استفاده می‌گیرد.

۲۱. صدای او خیلی دلنشین است

این مفهوم‌سازی می‌تواند به عنوان عبارت فعلی بیان شود:

۲۲. صدای او به دل می‌نشیند

بنابراین، برای این‌که چیزی مطلوب باشد باید به دل بنشیند. این مفهوم‌سازی‌ها نشان می‌دهند که در زبان فارسی اگر کسی روی احساسات فردی تأثیر بگذارد تا حدودی به صورت چیزی مفهوم‌سازی می‌شود که روی دل آن فرد تأثیر گذاشته است.

دل و شجاعت

دسته‌ای از عبارات‌ها و اصطلاحات در زبان فارسی طرح‌واره «دل به مثابه شجاعت و دلیری» را به وجود می‌آورند. عبارت دل نداشتن بر نداشتن جرأت دلالت می‌کند یا برای اشاره به کسی که شجاع است می‌گوییم او خیلی دل و جرأت دارد یا خیلی دل و جگر دارد. عبارت دیگری که مفهوم‌سازی دل به مثابه جرأت و خطرپذیری را منعکس می‌کند عبارت دل به دریا زدن است که به معنای خطر کردن است. فرهنگ‌های مختلف ممکن است شجاعت را با سایر اعضای بدن مفهوم‌سازی کنند. برای مثال همان‌طور که اشاره شد، در زبان چینی «شجاع بودن» با کیسه صاف مفهوم‌سازی می‌شود و در این فرهنگ این قسمت از بدن جایگاه جرأت و شجاعت است (Yu, 2003).

شکل دل

به این جمله توجه کنید:

۲۳. اگر شش دانگ (گوشه) دلت راضی هست برو.

جمله‌هایی مانند (۲۳) نشان‌دهنده طرح‌واره حجمی شش‌گوشه‌ای از دل هستند. این عبارت در ارتباط با رضایت و اطمینان خاطر از انجام کاری به کار می‌رود. در نظر گرفتن دل به مثابه یک طرح‌واره حجمی در عبارات‌های مربوط به پر شدن یا خالی شدن دل نیز به کار می‌رود. همچنین «دل» در اشاره به صداقت به صورت چیزی که سر و ته دارد مفهوم‌سازی می‌شود. اگر چیزی با صداقت گفته می‌شود می‌گوییم: از ته دلم این حرف را می‌زنم و در مقابل، چیزی را که از سر دل می‌گوییم چندان صادقانه نیست. علاوه بر این عبارات‌هایی وجود دارند که نشان می‌دهند دل باریک یا ضخیم می‌شود. برای مثال فعل مرکب دلتنگی کردن یا دل باز شدن یا دلگشا بر این مفهوم‌سازی دلالت دارند. به این جمله‌ها توجه کنید:

۲۴. دلم برای خانواده ام تنگ شده است

۲۵. این منظره چه دلگیر است

۲۶. این باغ چه دلگشا است

۲۷. وقتی احمد رو دیدم دلم باز شد

همچنین در موردی که شخصی زود رنج است صفت دل نازک را به کار می‌بریم و یا در مواقعی که از دیدن منظره یا شنیدن صدایی می‌ترسیم می‌گوییم:

۲۸. دلم ریخت

اگر سازه‌های ترسناک و تکان‌دهنده باشد آن را با صفت دلخراش توصیف می‌کنیم یا برای

بیان تجربه‌های ترسناک می‌گوییم: دلم از جا کنده شد یا بند دلم پاره شد.

دل در ارتباط

واژه «دل» همچنین در ایجاد طرح‌واره‌های مربوط به رویدادهای ارتباطی در فرهنگ فارسی دخیل است. به این جمله دقت کنید:

۲۹. دلم می‌خواد با یکی درد دل کنم

در این جمله مقصود گوینده صحبت کردن با کسی درباره غم و غصه است. این مسئله می‌تواند شکوه در مورد برخی مسایل و مشکلات شخصی و یا حتی اجتماعی باشد. نتیجه «درد دل» رسیدن به آرامش روانی است که با عبارت‌های دیگری مانند دلم باز شد باهات حرف زدم بیان می‌شوند.

دل و همدردی

بعضاً عبارت‌های مربوط به ترحم و همدردی نیز با واژه «دل» همراه می‌شوند. مثلاً:

۳۰. دلم به رحم اومد وقتی گریه‌هاشو دیدم

۳۱. احمد خیلی دل‌رحمه

یا برخی از عبارت‌ها همدردی با کسی را با سوختن دل مفهوم‌سازی می‌کنند:

۳۲. دلم براش می‌سوزه

۳۳. دلم براش کباب می‌شه

همچنین اگر از دست کسی برنجیم یا ناراحت شویم از عبارت دلخور شدن یا دل‌شکستگی استفاده می‌کنیم. در مقابل وقتی از کسی صحبت می‌کنیم و درصدد رفع کدورت‌ها هستیم از عبارت دلجویی کردن استفاده می‌کنیم. همچنین وقتی می‌خواهیم به انجام کار دشوار و عذاب‌آوری اشاره کنیم از دل برای این مفهوم‌سازی استفاده می‌کنیم. برای نمونه:

۳۴. احمد برای به دست آوردن این شغل خیلی خون دل خورد

همچنین زبان فارسی به سخن‌گویان خود این امکان را داده است که برای مفهوم‌سازی نگرانی‌ها و اضطراب‌های خود از واژه «دل» استفاده کنند. به این جملات توجه کنید.

۳۵. دلواپس او شدم

۳۶. دلم شور افتاد

۳۷. دل‌نگران این مسئله هستم

دل به مثابه میان

در نهایت باید بگوییم که دل می‌تواند در فارسی برای اشاره به قسمت درونی و میانی چیزی دلالت کند. مثلاً: دل شب، دل ماجرا...

۳۸. این مطالب را از دل چهار تا کتاب بیرون کشیدم

۳۹. همه این مسایل از دل ماجرای اخیری که برای ما اتفاق افتاده بیرون آمده است

۴۰. او در دل شب به دعا و نیایش می‌پرداخت

بافت تاریخی مفهوم‌سازی دل

این احتمال می‌رود که مفهوم‌سازی‌های مربوط به واژه دل در زبان فارسی دست‌کم از دو منبع ناشی شده باشند، اول طب سنتی ایرانی و نیز نظام اعتقادی و روحانی مانند جهان‌بینی صوفیه. طب سنتی ایرانی تا حد زیادی تحت تأثیر نظریه اخلاط چهارگانه طب یونانی بوده است؛ یعنی صفرا، دم، بلغم و سودا. نظریه اخلاط چهارگانه از طریق ابوعلی سینا در فرهنگ و طب ایرانی بسیار نفوذ کرده است. طبق طب سنتی ایرانی، قلب و کبد در بدن جزء اصلی‌ترین اعضای بدن به شمار می‌روند که بر سایر اندام نظارت دارند، به خصوص قلب که نقش مهمی در بدن ایفا می‌کند و جایگاه و ماوای روح و روان است. در نظریه اخلاط چهارگانه ابوعلی سینا، شخصیت انسان تا حد زیادی به مزاج و طبع بستگی دارد و غلبه طبیعی یکی از این اخلاط در بدن می‌تواند باعث بروز ویژگی‌های رفتاری خاصی در فرد شود. برای نمونه، این اعتقاد وجود دارد که صفرا در جگر تولید و با شجاعت تداعی می‌شود که رد این ایده را در عبارات‌هایی مانند جگر داشتن (جرات داشتن) می‌توان دید. همچنین در فارسی، صبوری و شکیبایی با قلب همراه است (دل کوچک یا دل نازک). ابوعلی سینا نیز می‌گوید که کسی که صبور نیست دارای قلبی سرد است. از نظر ابوعلی سینا بین قلب و درک انسان از مسایل رابطه وجود دارد. برای مثال، کسی که دارای درک پایینی از مسایل است قلب «سرد» دارد (Avicenna, 1984: 521).

منبع دیگر مفهوم‌سازی اندام درونی بدن در فارسی نظام اعتقادات روحانی و معنوی است. احمدی و احمدی خاطر نشان می‌کنند که نسخه ایرانی صوفیه که در دیدگاه سنتی ایرانی ریشه دارد (40: 1998) تأثیر چشمگیری بر روان ایرانی و ادبیات فارسی گذاشته است. اگر این اظهارات درست باشد پس تأثیر طریقت تصوف روی زبان و ادبیات فارسی چندان دور از ذهن نخواهد بود. بعضاً ما با مفهوم‌سازی‌هایی مانند «درون خود» یا «خود ایده‌آل» برخورد می‌کنیم. تصوف دل را قسمتی از بدن می‌داند که قادر است حقایق پنهان را کشف و شهود کند. برخی از شاعران معنوی دل را به خاطر وابستگی‌های دنیوی و امیال افسارگسیخته آن سرزنش می‌کنند و

از او می‌خواهند تا طریقت رسیدن به زندگی روحانی را طی کنند. صوفیه به قدری بر قلب تأکید دارد که غالباً تصوف را به عنوان نوعی «دین قلبی» می‌شناسند. صوفیه در حقیقت خدا را در قلب جست‌وجو می‌کند و اعتقاد دارد که انسان در قلب خود به وصل خدا نایل می‌شود. از طرف دیگر، صوفیه به یک وجود درونی دیگر که آن را «نفس» می‌نامد معتقد است. از آن‌جا که قلب جایگاهی برای نفس و ماوایی برای درک الوهیت است بعضاً به جای قلب از کلمه «نفس» استفاده می‌کنند. طبق دیدگاه تصوف بدن انسان و نظام فیزیکی مانند ابزاری در دست پادشاه نفس است و قلب در این مفهوم کاملاً به اندامی فیزیکی دلالت ندارد بلکه بیشتر دارای ماهیتی معنوی و روحانی است که با جاودانگی و ابدیت در ارتباط است. در این‌جا باید گفت که ابوعلی سینا و فرقه صوفیه دو فلسفه مجزا از طبیعت بشر ارایه نمی‌کنند، بلکه در واقع شواهد زیادی وجود دارد که ابوعلی سینا بر صوفیه تأثیرگذار بوده است (برای مثال (Morewedge, 1971, 1972)

نتیجه‌گیری

تحلیل‌هایی که در این مقاله ارایه شد نشان می‌دهند که دل در زیربنای مفهومی تعداد نسبتاً زیادی از طرح‌واره‌ها و مقوله‌های فرهنگی قرار دارد. این پایه به نظر می‌رسد که شامل طرح‌واره و مقوله‌هایی است که دل را به عنوان معادل یا ظرفی برای احساسات، امیال، شکیبایی، شجاعت، همدردی و نیز اندیشه و خاطره معرفی می‌کنند. برخی از عبارات‌های فارسی مفهوم‌سازی‌هایی از دل را نشان می‌دهند که در آن دل به مثابه چیزی است که باز، بسته، زخمی، خالی، پر، سوخته، ریخته، شکسته یا دزدیده می‌شود. در این میان یکی دیگر از ویژگی‌های مفهومی دل، توانایی در صحبت کردن و میزبان شدن است. به نظر می‌رسد این مفهوم‌سازی‌ها پایه‌ای برای معناهای فرهنگی هستند.

به‌طور کل می‌توان گفت که چگونه یک عنصر از بدن با توجه به قلمروهای مختلف مفهوم‌سازی می‌شوند. به نظر می‌رسد که دل به عنوان بخشی از بدن بنیادی مفهومی برای گویشوران فارسی فراهم می‌کند تا تجربه‌های زبانی، اجتماعی، عاطفی و شناختی خود را بیان کنند. این احتمال وجود دارد که مفهوم‌سازی‌های مربوط به دل و جگر از طب سنتی ایرانی و نظام‌های اعتقادی و معنوی ایرانی مانند صوفیه ریشه گرفته‌اند.

منابع

- A Comprehensive Etymological Dictionary of the English Language: Dealing with the origin of words and their sense development thus illustrating the history of civilization and culture, (1966), Amsterdam/New York, Elsevier.
- Ahmadi, N., Ahmadi, F, (1998), *Iranian Islam: The Concept of the Individual*, London, MacMillan.
- Aryanpur Persian-English Dictionary, (1984), Tehran, Amir-Kabir Publications.
- Asdjodi, M., (2001), A comparison between *ta'arof* in Persian and *limao* in Chinese, *International Journal of the Sociology of Language*, 148 (1), 71-92.
- Avicenna (Abu Ali Sina), M., (1984), *Ghanoon dar teb* (Canon of Medicine) (translated by A. Sharfekandi), Tehran, Soroush Publications.
- Beeman, W. O., (2001), Emotion and sincerity in Persian discourse: accomplishing the representation of inner states, *International Journal of the Sociology of Language*, 148 (1), 31-57.
- Cienki, A., (1999), Models as profiles and bases. In R.W. jr. Gibbs & G. J. Steen (eds.), *Metaphor in Cognitive Linguistics*. (189-203) Amsterdam, John Benjamins.
- Csordas, T. J.(ed.), (1994), *Embodiment and experience*, London, Cambridge University Press.
- Emanatian, M., (1999), Congruence by degree: On the relationship between metaphor and cultural models. In R.W. jr. Gibbs & G. J. Steen (eds.), *Metaphor in Cognitive Linguistics*, (205-218) Amsterdam, John Benjamins.
- Jager, E., (2001), *The book of the heart*, Chicago, The University of Chicago Press.
- Johnson, M., (1987), *The body in the mind: The bodily basis of meaning, imagination, and reason*, Chicago, The University of Chicago Press.
- Kövecses, Z., (1999), Metaphor: Does it constitute or reflect cultural models? In R. W. Gibbs & G. J. Steen (eds.), *Metaphor in cognitive linguistics*, (167-188) Amsterdam, John Benjamins.
- , (2000), *Metaphor and emotion: Language, culture and body in human feeling*, Cambridge University Press.
- Lakoff, G. & Johnson, M., (1999), *Philosophy in the flesh: The embodied mind and its challenge to Western thought*, New York, Basic Books.
- Gibbs, R. W., (1999), Taking metaphor out of our heads and putting it into the cultural world. In? R. W. Gibbs & G. J. Steen (eds.), *Metaphor in cognitive Benjamins* (145-166), Amsterdam, John linguistics.
- Morewedge, P., (1971), The logic of Emanationism and Sufism in the philosophy of Ib Sina (Avicenna), Part I. *Journal of the American Oriental Society*, 91 (4): 467-746.
- , (1972), The logic of Emanationism and Sufism in the philosophy of Ib

- Sina (Avicenna), Part II. *Journal of the American Oriental Society*, 92 (1): 1-18.
- Nicholls, C., (2003), *Yilpinji: Love, magic, and ceremony*. Adelaide, University.
- Oxford Dictionary of English Etymology, (1983), Oxford, University Press.
- Palmer, G. B., (1996), *Toward a theory of cultural linguistics*. Austin, University of Texas Press.
- Quinn, N., (1987), Convergent evidence for a cultural model of American marriage. In D. Holland & N. Quinn (eds.), *Cultural models in language and thought*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Sinha, C & Jensen de López, K. (2000), Language, Culture and the Embodiment of Spatial Cognition, *Cognitive Linguistics*, 11, 17-41.
- Sharifian, F.(a), (2003), On cultural conceptualisations. *Journal of Cognition and Culture*, (3) 3, 187-207.
- _____, (b), (2003), *Cultural conceptualisations in intercultural communication between Aboriginal and non-Aboriginal Australians*. Paper presented at the International Cognitive Linguistics Conference, University of La Rioja, Spain. July 20-25, 2003.
- _____, (2004), Cultural schemas and intercultural communication: A study of Persian. In J. Leigh & E. Loo. *Outer limits: A reader in communication and behavior across cultures* (119-130), Melbourne, Language Australia.
- _____, (forthcoming), (2008), Distributed, emergent cultural cognition, conceptualisation, and language. In Roslyn M. Frank, René Dirven, Tom Ziemke and Enrique Bernárdez (eds.) *Body, Language, and Mind (Vol.2): Sociocultural Situatedness*, Berlin/New York, Mouton de Gruyter.
- Yu, N., (2002), Body and emotion: Body parts in Chinese expression of emotion. *Pragmatics and Cognition* 10 (1/2), 341-367.
- _____, (2003), Metaphor, body, and culture: The Chinese understanding of *gallbladder and courage*. *Metaphor and Symbol* 18 (1), 13-31.